

پنج شعر از
قاسم مومنی

۱

و

من چنان

دستی بر آتشم

که

ظهر در خودش

خود را

آویخته بر سقفی...

همینکه

بادبانها

پرچمهایشان را

به

شکل تو باز می کنند.

۲

ملاحان

کنار تو

غروب کرده اند

و

منتظرند

که

اشکهایت

لیلی

لیلی

دریا شود

۳

باد به فرمان تو
دل بسته است

تا

آبهای خسته

شکل‌هایی

از

درحم

را

چونان دریا

کنند.

۴

ماه

آن تکه ای از تو را

غروب کرد

تا

به وقت

خاموشی

رود

در چشمانت

نیل

بیندد.

۵

خاموشی

در

اطاعت تو

تا

صبح آب

بوسه

بر

خوابت

شکل

دیگر

کرانه

است.